

## بررسی و تحلیل دو شعر «افسانه» از نیما یوشیج و «فی السوق القديم» از «بدر شاکر السیاب»

رضا ناظمیان

عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

نیما یوشیج، پدر شعر نو در ادبیات فارسی است و بدر شاکر السیاب، پیشگام شعر نو در ادبیات عرب به‌شمار می‌آید. این دو شاعر پیشگام، تقریباً هم‌زمان بوده‌اند. نیما بین سالهای ۱۳۳۸ - ۱۲۷۶ و سیاب بین سال‌های ۱۳۴۳ - ۱۳۰۵ می‌زیسته‌اند.

اگرچه می‌دانیم بین این دو شاعر، هیچ‌گونه پیوند و ارتباطی وجود نداشته، اما برخورداری از ویژگی‌های مشترک تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، باعث شده است برخی مضامین شعری، نمادها، افکار، ایده‌ها و مهارت‌های شعری در دیوان این دو شاعر، مشترک باشد. در این مقاله، ابتدا به وجوه تشابه این دو شاعر پیش‌رو ادبیات فارسی و عربی می‌پردازیم و سپس دو شعر بلند «افسانه» از نیما و «فی السوق القديم» از سیاب را از این دیدگاه، بررسی و تحلیل می‌کنیم. در زمینه‌ی وجوه تشابه این دو شاعر می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱- زندگی در روستایی دور از پای‌تخت

شرایط زندگی این دو شاعر، تا حدود زیادی به یک‌دیگر شبیه بوده است. نیما و سیاب، هر دو در روستایی دور از پای تخت می‌زیسته‌اند که تأثیر عمیقی در زندگی آنان داشته و در شعرشان نیز تجلی یافته است.

«جیکور»<sup>۱</sup> برای سیاب، نماد وطن، مادری مهربان و مدینه‌ی فاضله است، هم چنان که «یوش» برای نیما، به معنای حلاوت زندگی و معنا و مفهوم حیات است. رودخانه‌های «ماخ اول» در شعر نیما و «یوب» در شعر سیاب - که در روستاهای یوش و جیکور جاری هستند - به اسطوره‌هایی جاودانه در ادبیات فارسی و عربی تبدیل شده‌اند.

## ۲ - تسلط به یک زبان اروپایی و آشنایی با ادبیات مغرب زمین

فراگیری زبان خارجی، در چیمای بود که نیما و سیاب را با ادبیات معاصر غرب آشنا کرد. تسلط نیما بر زبان فرانسوی باعث شد شعر معاصر فرانسه را به خوبی بشناسد و از ظرایف آن آگاهی یابد و زمینه‌های نوآوری و ابتکار را در آن بجوید. سیاب نیز با تسلط بر زبان انگلیسی، امکان آن را یافت تا آثار بزرگ‌ترین شاعران مغرب زمین را مطالعه و ارزیابی کند و راهی نو در ادبیات معاصر غرب بگشاید.

## ۳ - پیش‌گام بودن در زمینه شعر نو

## ۴ - داشتن تعهد سیاسی و نگاه انسانی و دیدگاه منتقدانه نسبت به امور اجتماعی

نیما و سیاب، هر دو، شخصیتی معترض و روحی سرکش داشتند و همین امر باعث شد هیچ‌گاه تسلیم واقعیت‌های حاکم بر جامعه نشوند و اعتراض خود را در قالب شعر نشان دهند. اگرچه نیما به طور کلی به عزلت‌گرایی داشت؛ اما در آثار سیاسی - اجتماعی وی، اعتراض موج می‌زند. پیوستن سیاب به حزب کمونیست و سپس جدایی از این حزب و رؤیای آوردن به نیروهای ملی و گرایش نیما به حزب توده، نشانگر همین روح سرکش و تعهد سیاسی است.

## ۵ - زندگی در سایه‌ی حکومت‌های دیکتاتور

شرایط تاریخی و اجتماعی و سیاسی حاکم بر زندگی این دو شاعر - که در دو کشور مجاور و در منطقه‌ای حساس از خاورمیانه می‌زیستند - تا حدود زیادی به یک‌دیگر شباهت داشت و باعث شد تأثیر عمیقی بر شعر آنان نهاد. سیاب در دوران حکومت ظالمانه‌ی «ملک فیصل» و سپس در دوران دیکتاتوری «عبدالکریم قاسم» می‌زیست و نیما، دیکتاتوری رضاشاه و دوران اختناق فرزند وی - محمد رضا شاه پهلوی - را تجربه کرد.

۱ - جیکور، نام روستایی از توابع شهر بصره در جنوب عراق است که سیاب در آن متولد شده است. کلمه‌ی جیکور از عبارت فارسی «جوی کور» یعنی جویار نابینا گرفته شده است.

## ۶ - به کارگیری نمادهای مشترک

نیما و سیاب در اشعار نمادین خود، نمادهای مشترکی مانند: باران، شب، ناقوس، قریانی و... را بکار گرفته‌اند؛ هم‌چنان‌که مهارت خویش را در اسطوره‌سازی نشان دادند. شعرهای «کار شب یا»، «ماخ اولاً» و «داروگ» از نیما و «المومس العمیاء» (روسپی کور)، «شناسیل ابنه الجلیلی» (پنجره‌های دختر چلبی) و «جیکور و المدینه» (جیکور و شهر) از برجسته‌ترین آثار این دو شاعر در زمینه‌ی اسطوره‌سازی است.

### افسانه و فی‌السوق‌القدیم

شعرهای افسانه از نیما و فی‌السوق‌القدیم (در بازار کهنه) از سیاب به لحاظ شکل و محتوا زمینه‌ساز بروز شیوه‌ای در شعر شده‌اند که ما اکنون آن را با عنوان «شعر نو» می‌شناسیم. بررسی صورت و محتوای این دو شعر و بررسی نقاط اشتراک و ظرایف سیکی آن‌ها می‌تواند سیر تدریجی و تکاملی شعر را در بستر ادبیات فارسی و عربی نشان دهد. نخست این دو شعر را به طور مختصر، تحلیل کرده و سپس به نقاط مشترک آنها می‌پردازیم: افسانه، مهم‌ترین اثر توکلاسیک نیمایوشیخ است. نیما در این شعر می‌کوشد زنجیرهای عروض سنتی و مقررات آن را از دست و پای شعر خود بگشاید؛ اما هنوز جسارت یا آمادگی آن را ندارد و جامعه نیز هنوز آمادگی پذیرش اوزان جدید را ندارد. از این روی، نیما افسانه را به همان اوزان رایج ساخته؛ ولی وزنی کوتاه و ساده برای آن برگزیده است.

«افسانه» ۱۲۷ بند دارد که هر بند آن از پنج مصراع تشکیل شده که چهار مصراع آن به صورت «چهارپاره» است. به دنبال این چهار مصراع، مصراعی دیگر می‌آید که از نظر قافیه با چهار مصراع قبل ارتباط ندارد و آزاد است و به طور کلی، شعر، حالت مسمط را به خود می‌گیرد:

در دل شب تیره، دیوانه‌ای کاو  
دل به رنگی گریزان سپرده  
در دره‌ی سرد و خلوت نشسته  
همچو ساقه‌ی گیاهی فسرده

### می‌کند داستانی غم‌آور

«در شعر افسانه، ابتدا شاعر - که خود را تنها و محزون و بی‌نوا و لبریز از غم و اندوه می‌داند - با دل خود، شکوه آغاز می‌کند و از عشقی که اشک غم بر دیده‌ی او روان ساخته، سخن می‌گوید. همین گفت‌وگوی شاعر با دل خویش به تدریج به گفت‌وگوی عاشق با افسانه تبدیل می‌شود. نیما در این اثر، جز زندگی - که خود را به آن مشتاق و علاقه‌مند نشان می‌دهد - همه چیز را در

لباس افسانه پنداشته و افسانه را در لباس همه چیز به خواننده نموده است.<sup>۲</sup> شخصیت افسانه، مبهم است؛ اگر چه در ظاهر به نظر می‌رسد شخصیتی انسانی دارد (زیرا شاعر با او گفت‌وگو می‌کند) اما با خواندن شعر، به تدریج درمی‌یابیم او شخصیتی نمادین است. این شخصیت نمادین را برخی از منتقدان<sup>۳</sup>، «هم‌زاد عاشق» دانسته‌اند، یعنی شخصیتی که بیرون از وجود شاعر نیست؛ بل که در دل شاعر است و هم‌راه با تولد شاعر، پای به عرصه‌ی وجود نهاده است. نام افسانه را نیز کنایتی از این معنا دانسته‌اند که وجود شاعر عاشق با قصه و افسانه درآمیخته است.

برخی دیگر، افسانه را الهه‌ی خردمندی و الهه‌ی شعر ناب، یا به تعبیر دیگر، گوهر خرد و هنر و عشق دانسته‌اند که چشمی حقیقت‌بین دارد و آینده و افق‌های دوردست را می‌بیند.<sup>۵</sup> بر این اساس، افسانه‌ی نیمایوشیچ، تصویری از گذر عشق مجازی و رسیدن به عشق حقیقی است. عاشق، افسانه را با تعبیر مختلفی معرفی می‌کند: «سرگذشت عاشق»، «شیطان از هر جای رانده»، «قلبِ عاشق و سرشتِ او»، «بخت و اقبال که همواره از عاشق گریزان است»، «باد سردی که آرام و دوستانه در زلف عاشق، چنگ می‌زند»، «حیوانی وحشی با چهره‌ای پری‌وش»، «ناشناس»، «جاودانه»، «قطره‌ی اشک» یا «غم».

عاشق بر این باور است که افسانه مجموعه‌ای از این صفات است؛ اما افسانه در داستان‌هایی که از سرنوشت خود برای عاشق نقل می‌کند، نشان می‌دهد که او حقیقت عشق است و عاشق، در حقیقت، عاشق افسانه است.

در آخرین بند شعر، شاعر با افسانه، هم‌دل و هم‌زبان و هم‌آهنگ می‌شود و افسانه از شاعر می‌خواهد از دره‌ی تنگ که - مکان غفلت و ناهش‌بازی است و حقیقت به آن راه ندارد - برون آید تا در فضای لایتناهی با یک‌دیگر هم‌آواز شوند.

### فی السوق القديم

شعر بلندِ فی السوق القديم از یازده بند تشکیل شده که بندهای آغازین، تصویری کلی از بازار را در دل شب نشان می‌دهد. در این بازار، صدایی جز زمزمه‌های چند ره‌گذر به گوش نمی‌رسد. بسیاری انسان‌های غریب پای به این بازار نهاده و آن را دیده‌اند؛ پلک‌های خود را بر هم نهاده و در آن شب تاریک، گم شده‌اند. در میان حلقه‌های دود - که به نظر می‌رسد کنایه از آرزوها و رؤیاهای

۳ - از مقدمه‌ی احمد شاملو بر کتاب افسانه، ص ۱۴.

۴ - حمیدیان، سعید، داستان دگردیسی، ص ۴۲.

۵ - مهاجرانی، عطاءالله، افسانه‌ی نیما، ص ۸۷.

انسانی باشد۔ درچه‌ای گشوده می‌شود و انسان می‌تواند از آن دریچه، وارد دنیای رویاهای خویش شود، اما طولی نمی‌کشد که دست باد (نماد تقدیر) حلقه‌های دود را تکان می‌دهد و در فضایی سرد و غمگین، آنها را به بازی می‌گیرد.

شاعر، خود را غریبی می‌داند که از سویی، آوازی را می‌شنود که نماد لذت‌های مادی و معنوی دنیایی است و از سوی دیگر، باید به مرگ و برون شدن از این بازار کهنه بیندیشد:

کم طاف قبلی من غریب  
 فی ذلک السوق الکثیر  
 فرأی وأغمض مقلتیه و غاب فی اللیل البهیم  
 و ارتج فی حلق الدخان خیال نافذة تضاد  
 و الریح تعبت بالدخان  
 الریح تعبت فی فتور و الکتتاب بالدخان  
 و صدی غناء ...  
 ناء یذکر باللیالی المقمرات و بالنخیل  
 و أنا الغریب ... أظل أسمع و أحلم بالرحیل  
 فی ذلک السوق القديم.

سپس شاعر، کالاهایی در این بازار را توصیف می‌کند و از سنت‌ها و قوانین حاکم بر آن سخن می‌گوید و خاطراتی که این کالاهای می‌تواند برای ره‌گذر تداعی کند و یا نشانی که ممکن است از آینده داشته باشد، فنجان، دستمال و شمع، مهم‌ترین کالاهایی است که توجه شاعر را به خود جلب می‌کند. در این میان، شاعر در برابر شمع، درنگ بیش تری می‌کند و آن را مفصل تر و پررنگ تر نشان می‌دهد.

در همین حال که شاعر، خود را چون دیگر انسان‌ها شمعی می‌داند که در حال سوختن است؛ دست و صورتی را در دل تاریکی می‌بیند که همان آتش عشق و دست معشوق است. بدین سان، شاعر، عشق را عامل سوختن زندگی می‌داند و آن را جاودانه می‌انگارد.

سیاب بر آن است تا ایستادن و تردید در مرز میان آرامش گذرا و آرامش پای‌دار و به تعبیر دیگر، آرامش مجازی و حقیقی را به نمایش بگذارد؛ این آرامش حقیقی می‌تواند بازگشت به دوران کودکی و غنودن در آغوش مادر یا رسیدن به مرگ و آرامش مطلق باشد.

خاطرات گذشته و دختری که می‌گوید در انتظار شاعر بوده است، نماد لذت‌های آنی و گذرای

این جهانی است و به هیچ روی قابل اعتماد نیست. از همین روست که دختر - در عین حال که خود را متعلق به شاعر می‌داند - کس دیگری را مالک و صاحب اختیار خود معرفی می‌کند. به دیگر سخن، در عین حال که مال اوست، از آن او نیست و این تضاد، همان پارادوکس برخورداری و بی‌بهرگی از نعمات دنیایی است. اگرچه شاعر، راه رسیدن به مرگ و آرامش حقیقی را راهی طولانی و به لحاظ ناشناخته بودن آن، آکنده از چشمان گرگ‌ها و به لحاظ عدم اعتماد به ماهیتش، چون سراب توصیف می‌کند؛ اما به هر حال، آن را به زندگی در دنیا یا در زمان حال، ترجیح می‌دهد؛ زیرا در این زندگی باید هم چو شمع سوخت و شاهد مرگ تدریجی خود بود.

«بازار قدیمی و محزون، نماد دنیاست که عجزهای است عروس هزار داماد و امتداد افقی آن، امتداد رود زندگی را تداعی می‌کند. از آنجا که بن مایه‌ی شعر، عشق است، فنجان‌ها و دستمال را می‌توان نماد ادوات و وسایل جشن عروسی دانست.»<sup>۶</sup>

ولی اگر بخواهیم بین این سه نماد، پیوند ایجاد کنیم باید هر سه را دنیا و خاطرات ناپای دار و فناپذیر بدانیم. فنجان‌ها به سرعت پُر و خالی می‌شوند و فاصله‌ی بین زندگی و مرگ، چیزی بیش از سرکشیدن جام نیست. دستمال، نشانه‌ی وداع و خدا حافظی است و شمع، نماد زوال پذیری و مرگ تدریجی.

شعر سیاب را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش اول، تصوراتی است بین گذشته و آینده یا زنجیره‌ای از دل مشغولی‌ها و نگرانی‌هایی در رؤیا؛ بخش دوم به درگیری و کشمکش بین واقعیت و رؤیای محال اختصاص دارد.

بخش دوم که ویژگی نمایشی دارد و بر مبنای گفت‌وگو استوار است، هدف اصلی شاعر را بیان می‌کند و از تمایلات و محرومیت‌ها و امال و آرزوهای او سخن می‌گوید و در واقع پلی است بین آن چه هست و آن چه باید باشد.

#### بررسی شباهت‌های دو شعر

۱ - شخصیت افسانه در شعر نیما و شخصیت معشوقی که سیاب مشتاق رسیدن به اوست، در هاله‌ای از ابهام است. این دو شخصیت، اگرچه در ظاهر و حتی در خلال مکالمات شعر به نظر می‌رسد شخصیت‌هایی انسانی باشند، اما به تدریج و از قراین موجود در می‌یابیم که نمی‌توان این دو شخصیت را در معنای حقیقی خود، شخصیت‌های انسانی تصور کرد. همین ابهام در شخصیت افسانه و معشوق سیاب، باعث می‌شود خواننده میان درک و عدم درک معنای شعر در

حالت تعلیق قرار بگیرد و از صراحت و معنا - که ویژگی اصلی شعر سنتی است - فاصله بگیرد؛  
۲ - افسانه و فی السوق القديم، با شب، تصویرسازی در شب و فضایی تیره و غمگین از زمان گذشته آغاز می‌شوند. شب در شعر نیما، نماد زمانه‌ی شاعر و در شعر سیاب، نماد زندگی حال و آینده‌ی شاعر است؛ به علاوه، این موضوع مشترک، نشان دهنده‌ی رگه‌هایی از اشعار رمانتیک‌ها در این دو شعر است؛

۳ - بن مایه‌ی هر دو شعر، عشق است و هر دو شاعر، مشتاق رسیدن به معشوقیند که همه‌ی هراس‌ها و دغدغه‌ها در کرانه‌ی حضور او آرام گیرد؛

۴ - سیاب نیز همچون نیما در جست‌وجوی آرامش واقعی است و باور دارد که به این آرامش خواهد رسید؛ عشق و آرامشی که دیگران آن را به تمسخر نگیرند؛ تهی از ویژگی‌های دنیایی و مجازی باشد و رنگ ابدیت و دوام و حقیقت داشته باشد؛

۵ - بستر هر دو شعر، فضای درونی شاعر است و به طور کلی، کاوشی است در حالت‌های درونی و واگویی تجارب و خاطرات گذشته؛

۶ - هر دو شعر، نمایانگر سیر تدریجی گذر از شعر سنتی به شعر نو است؛ زیرا هر دو شاعر در اراییه‌ی شکل و قالب شعر، با احتیاط رفتار می‌کنند و در حقیقت، میزان تحول‌پذیری مخاطبان خود را می‌سنجند؛

۷ - نیما و سیاب در این دو شعر، هنوز از برخی ویژگی‌های شعر سنتی، رهایی نیافته‌اند؛ یکی از این ویژگی‌ها، مقدمه‌چینی و بسترسازی برای اراییه‌ی مغز و محتوای شعر است. معمولاً این بسترسازی، توصیف زمان، مکان، حرکت و جریانی است که بیرون از شاعر قرار دارد. این حرکت بیرونی با هنرنمایی شاعر، به درون، راه پیدا می‌کند و همان تصاویر بیرونی، نشانگر حالت‌ها و احساسات درونی می‌شود.

هفت بند نخست فی السوق القديم (شاعر در آن‌ها از فضای ذهنی خود برداشتی که از جهان پیرامون خویش دارد، سخن می‌گوید) و شش بند آغازین افسانه (که تک‌گویی شاعر دیوانه است) می‌تواند زمینه و مقدمه‌ی ورود به موضوع اصلی شعر باشد؛ در حالی که نیمایوشیج در شعر «ققنوس» - که نخستین شعر نو فارسی شناخته شده است - بدون هیچ مقدمه‌ای پای به موضوع اصلی شعر گذاشته است؛ و سیاب نیز در شعر «سوف أمضی» (خواهم رفت) به هیچ روی، در پی مقدمه‌چینی و بسترسازی نبوده است؛

۸ - کار دیگر نیما و سیاب در این دو شعر، تبدیل توصیف به گفت‌وگو (دیالوگ) است؛ یعنی به

جای توصیف‌های دور و دراز شعر سنتی، این گفت‌وگوست که زمینه‌ی اصلی شعر را تشکیل می‌دهد (البته باید توصیف‌های ابتدای شعر را که هنوز شاعر را وابسته و متعهد به نظام شعر سنتی نشان می‌دهد استثنا کنیم):

۹ - شیوه‌ی بیان در هر دو شعر، روایی است. نیما آگاهانه سعی داشت شعر را به نثر نزدیک کند و حالت طبیعی و ساده‌ی بیان در شعر را در نزدیکی میان شعر و نثر می‌یافت.<sup>۷</sup>

۱۰ - مکالمه‌ی موجود در این دو شعر، جنبه‌ی دراماتیک (نمایشی) و حال و هوایی تازه به فضای شعری آن‌ها بخشیده است. در شعر سنتی نیز مکالمه وجود داشت؛ ولی از فعل‌های «گفتم» و «گفت» استفاده می‌شد. نیما و سیّاب با حذف این افعال و تقسیم گفت‌وگوها در میان مصراع‌ها، شیوه‌ای نو به کار بسته‌اند که در شعر سنتی سابقه ندارد.

۱۱ - در شعر نیما و سیّاب، زمینه سازی، توصیف صحنه و حتی دکور، از طریق توصیف‌های زنده شکل می‌گیرد. البته در شعر سیّاب، عنصر تیپ‌سازی و پرورش شخصیت، نمود کم‌تری دارد و ما در فی‌السوق‌القدیم بیش‌تر شاهد توصیف زنده‌ی صحنه‌ها هستیم؛ به هر حال، ویژگی‌های شکل و محتوا، این دو شعر را به قالب نمایش، نزدیک کرده است. سیّاب، خود، به این موضوع اشاره‌ای نکرده؛ اما نیما این کار را آگاهانه انجام داده و نشان داده است که این قالب، ظرفیت پذیرش بسیاری از انواع ادبی را دارا می‌باشد.<sup>۸</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۷- یوشیج، نیما، شعر و شاعری، ص ۶۳.

۸- یوشیج، نیما، دیباچه‌ی افسانه.